

حسن احمدی گیوی

# داستان داستان‌ها (داستان رسم و اسفندیار)

اما چندی پیش، کتابی به نام «داستان داستانها» و مولف ارجمندش جاپ توجهم کرد؛ این اثر گرانست که پیش از همه چیز، نام کتاب بود از نویسنده و محقق و ادبی گرامی، آقای دکتر محمد علی اسلامی؛ آری داستان رسم و اسفندیار براستن داستانهاست. بخصوص آنچه که با قلم سحرآفرین دکتر اسلامی ندوشن تحلیل شود: ... علی‌الخصوص که پیرایمای بر او بستند!

ابتدا سرایای نوشت، و بعد خود داستان را بادیدی تازه خواندم و پرساینده و پردازندۀ آن آفرینه‌گشتم. دکتر اسلامی ندوشن بحق از قلمداران نادره ذوق اندک شمار است که بحسب روانی و سادگی بیان، یک‌ستون و استواری نثر، و سمع معلومات، بقت و بلندی اندیشه، رقت و لطافت ذوق، روشی افق دید، جهان‌بینی شکوف، نکته‌بایی و نکته‌منجی، وبالآخره خیال آفرینی و شوق‌انگیزی، نوشته‌هایش هم مقبول طبع اهل قلم و کتاب است، و هم مورد اقبال و استقبال دانشجو و جوان.

مولف در این کتاب پیرایج، برداشتی تازه، دیدی محققانه، توجیهی عالمانه از داستان رسم و اسفندیار دارد که براستی تحسین‌انگیز است. این اثر گرانها ارزش و اعتبار جنبه‌ای دارد: هم داستان است هم تاریخ، هم تحقیق است هم تطبیق، هم پژوهش جامعه شناسی و روانشناسی است هم پی‌جوبی دینی و خرافاتی، هم تاریخی است هم تشرییع و تحلیل. قهرمانان داستان نیز اغاب مانند کتاب از شخصیت‌جندیدی و گاهی منفاه برخوردارند؛ چنانکه شخصیت گناسب از دیدگام‌منذهب، ارجمند و شایسته احترام است و کمربند زرشکت، ولی از چشم‌انداز داستان، مظہر رنگها و نیرنگها، و بدیها و پلیدیهاست! برای اوه‌دهمهم است نه روش؛ و در راه رسیدن به‌هدف به شیوه ماکیاولی، بهره‌برستی و جنایتی دست می‌یابد، اگرچه‌از میان برداشت فرزند باشد؛ تمام‌گر صباخر جند بیشتر بر اریکه سلطنت تکیه کند! دنیا پرستی، پیمان‌شکنی، لا الیکری، حق ناشناسی، سبک‌سری و دهن‌بینی، بی‌آزمی، حرص مال، شهوت جاه، سنگدلی، حسد، از صفاتی است که او را بدانم ترین شهریاران ایرانی شاهنامه کرده است.

شخصیت رسم نیز در ابهاع‌متضاد، ترکیبی است از نوش و نیش، نرمی و خواهش و پوزش (برای رام‌ساختن اسفندیار و منحرف کردن او از نکر بند و تسلیم)، و خشونت و استواری درگاه نالعیدی از تیجه‌بوزش و خواهش خویش و متأهله‌تغیر و استخفاف از جانب اسفندیار؛ داشتن نسب از سوی پدر برسام که مظہر نیکویه‌است، و از سوی مادر بر رضحالک که مجسمه‌بدیها و ستمگریهاست. و در ابعاد دیگر: پرگزین جنگاور و جهان پهلوان است. قهرمان و نماینده‌مردم است. شکست ندیدیر است. شخصیت متعادل و بی‌عقده دارد (ولی بر دوچار ضعف شخصیت شان می‌بعد): نخست، قول تسلیم که در پایان روزاول جنگ به اسفندیار می‌دهد. دوم، همان روز پس از بازگشت به خانه، یک آن در داشت می‌گذرد که پرگزین و از باستان بروید!، سخت پای‌بند نام است و نماینده آن، مرگ را بر تنگ روحان می‌دهد، ولی برای فرار از آن دو، راه سومی که همان کشتن اسفندیار است برمی‌گریند. طرفدار آزادی و تعقل است و مخالف اسارت و تبعید. از یک نیز و موهبت مرموزی به‌نام سیرخ برخوردار است. تاجیخش است. مرگش نایبودی همه خانواده‌زال را بدبانی دارد، و ارزش وجودش حتی از وجود همه ساکنان یک شهر بیشتر است. هنر بدون نژاد را قبول دارد، ولی نژاد بدون هنر را نه از این‌رو گشتاب را شایسته احترام و مفترض الطاعة نمی‌داند.

یا ابعاد شخصیت اسفندیار: مظہر اتحاد دین و دولت است. جوان است. هم شاهزاده‌است هم جهان‌پهلوان (این دو صفت در شاهنامه جزوی در وجود دیگری گرد نیامده است). روزیان تن است. قهرمان تعبد است و شخصیت قربانی آن. نماینده اقلیت‌شرافی است. حسود است و رسم را تنها رقیب باشقه و غول‌بیکر خوبی‌بیند؛ احترامی توأم باکیه وحد بدوقایل است. به‌فرمان پدر اعتمادناره، ولی چون فرمان خدا خود را مجبور به اجرای آن می‌داند. جاهطلب و غرور است و بیش از موعد، ناوطلب و نامزد شاهی است. و بالآخر مشهدی است بی‌ توفیق که سود وجودش عاید گشتاب می‌شود!

در معرفی شخصیت دیگر قهرمانان داستان نیز، مونق جون

یکی از گامهای شایسته و بایستادی که در سالهای اخیر در زمینه آشنا ساخت همگان، بویژه نسل‌جونان، با گنجینه شعر و ادب فارسی برداشته شده، چاپ و انتشار نمونه‌های دلاویرنظم و تئر بنام (شاهکارهای ادبیات فارسی) است، چون داستان رسم و اسفندیار، رسم و سهراب، حشکوزیر، سفرنامه ناصر خسرو ... که برخی از آنها در رشته‌های غیر ادبی و گاهی ادبی به صورت کتاب درسی دانشگاهی مورداستفاده، قرار می‌گیرد.

ازین این شاهکارها داستانهای شاهنامه به‌خاطر جنبه‌ای ملی و میهنی و جرآن، از امتیاز مخصوصی برخوردار است، وازین میان، داستان رسم و اسفندیار، هم از این‌رو که فلسفی ترین داستانهای شاهنامه است، وهم از لحاظ ابعاد مختلف شخصیت قهرمانان آن، شان خاصی دارد.

نگارنده که در برخی از رشته‌های غیر ادبی دانشکده‌ها و موسان عالی، به‌انتخاب گروه، با یک یا چند نهن از همکاران به‌تدريس رسم و اسفندیار و دیگر برگزیندها می‌برداختم، متساقته عیان می‌دیدم که این آثار گرانقدر با عدم استقبال قاطعه دانشجویان روبروست! و این بیشتر بدان سبب‌بود که اغلب ما معلمان را نظر صرت و بیضاعت کافی بود و نهیان و بنان دکتر اسلامی، تا بدان، آهوان گریزی‌ای خیار، و طایران سکبال اندیشه و ذوق جوانان نازک‌لذ و باریک‌بین را بهیند در آورید ادراجه‌ای از کلاس‌هایها به‌خواندن داستان فناعت می‌شد و حل مشکلات لغوی نیز به‌پارویی یا آخر کتاب حوالت می‌پافت! و اگر معامی لفتبازاره و واژه پردازبود - مانند خودبنده که به‌اقنعتی عضویت در هیئت مولنان لفتنامه‌های خدا آن دستام! - شخصاً به‌توثیق معنی لغات دشوار بیادرت می‌ورزید! و اگر از اصحاب ریشه بود، ضمن توضیح معنی واژه‌ها، بدریشه های ایرانی و عربی و ترکی و ... آنها نیز اشاراتی می‌نمود! و اگر ستور مداربود - که باز نگارنده به‌حکم شرکت در تالیف ستور در سازمان کتابهای‌زرسی، از آن گروه! - برخی از نکات ستوری را نیز یادآور می‌شد؛ لیکن هیچیک از این شیوه‌ها و توضیحها، طبع نکته‌جوابی و نوگرای دانشجویان جوان را سیراب نمی‌کرد و به‌جا ایجاد شوق و تلطیف ذوق، آذن را نسبت به‌هرچه میراث ادبی است، بیزارتر و گزینان تر می‌ساخت ازیرا کمتر دیده‌ام استاد یا معلمی که در حین تدریس این متون به توضیح مفردات و ریشه و نکات ستوری و فنون ادبی اکتفا نکند و روح داستان یا نوشتۀ را به جوانان بشناسند و ریزه‌کاریهای روانی و فکری و معنوی داستان، و هدف اصلی سراینده یا پردازنده آن را برای دانشجویان باز نماید.

نقاشی چیره دست ، خطوط اصلی چهره های یکایک آنان را چنان روش و گویا تصویر کرده که خواننده فرد فرد بارگران این ترازی را باخوی و سرشت رشت و زیبایی ها در بر این دیده اندیشه مجسم می بیند :  
کنایون ندای احسان است ، پیشون صدای عقل . بهمن نیز مانند گشتب از شخصیتی ممتاز برخوردار است : در دید داستانی ، خرمند و بیدار و ستور اسفندیار است ، ولی از دریچه چشم منصب ، پیرو احاطه دوره گشتبی . جاماسب نیز چنواز آن دو دیدگاه ، منشی متناقض دارد : از نظر داستانی در تابودی اسفندیار هم دست گشتب است و شریک جرم ، ولی در روایات دینی ، آیت دانایی و هوش است و نظر کرده زرتشت و نایانده روحانیان . زال آن پیسر هفت ساله ، چاره گر و پادار دویمان است و دوست سیمرغ ، که شخصیت پادا و رجادو گرهای کهن است ...

\* این رسم نیست که دربرابر اسفندیار ایستاده ، بلکه پیکاری است میان آزادی و اسارت ، پیری و جوانی ، کمه و نو ، تعقل و تبعید ، ذم و ننگ ، برخورد سرنوشت بازاره انسان ، و درباره این برخورد زندگی و مرگ . اما این دو قهرمان ، در مقابل آن همه وجود افراق و تضاد عالی شخصیت ، از وجود اشتراکی نیز برخوردارند : هردو بزرگترین جنگاور زمانند . هردو متعلق به یک تمن و یک شورند . هردو در حفظ نیکی از طسل شیخیزدهند . هردو از نیروی ماوراء طبیعت برخوردارند (یکی از طسل زرتشت و روئین تی ، دیگری از سیمرغ) . هردو باهم ، هم دوست و هم شمن ، و جاره ای جز کشن یکدیگر ندارند . بآنکه خود بخواهد ...

\* مولف در قلمرو داستانی بخوبی نشان داده است که چگونه افسانه داستان بهتر و بیشتر از تاریخ ، آنچه روش ، و روشنگر طرز تفکر و تدقیق اقدام و ملتها ، سلایه روش خطایل و خاصیات اخلاقی و فکری آنهاست . چنانکه خود نیز گوید : «تاریخ ممکن است باشتابه بیفتاد یا حق را ناحق جلوه دهد ، ولی افسانه اشتابه ناپذیر است.» (ص ۱۷۶) ...

در قلمرو تاریخ نیز از وقایع و حقایق از این قبیل ، داستانها دارد : اگر ایرانی با تسلط محمودی کشورش در محنه شمشیر ، مقهور ترک شده ، در بهنه قلم بروی چیره بوده و در سراسر دوران هزار ساله سلطه ترکها بر ایران ، اندیشه و قلم ایرانی بربیزو و شمشیر ترک فرمان رانده است ؟ بهترین شاهد این مدعاعسلط ایرانیان باهوش و دانا و شایسته چون خواجه احمد حسن میمندی ، حستان وزیر ، بونصر مشکان ، خواجه نظام الملک ، خواجه نصیر طوسی ، خواجه رشید الدین فضل الله همدانی و جزوی برستگاه حکومت ترکها و مغولهای ...

و بالاخره از حوادث وسایع و شگفتیهای تاریخی و افسانه ای بیشمار سخنها و اشاره ها دارد که از آن جمله است ، یاد بزرگان و قهرمانانی چون : هوشگنگ ، تهمورث ، کیمورث ، ایرج ، سلم ، تور ، سام ، زال ، سهراب ، رودابه ، افراسیاب ، گرسیوز ، ضحاک ، کاوه ، فریدون ، جمشید ، منوجه ، سهراب ، گرشاسب ، ارجاسب ، زرقتنت ، زواره ، پیشون ، بهمن ، نوذر ، گیو ، طوس ، شفاد ، کیقباد ، کیکاووس ، گرزم ، اردشیر ، اوشیروان ، بهرام گور ، بهرام چوبیه ، خروپروریز ، بزرگرد ، بزرگزیوه ، بزرگهر ، سودابه ، علی (ع) ، معاوية ، یزید ، خلفای اموی و عباسی ، ابومسلم ، بابلک ، مازیار ، یعقوب لیث ، جلال الدین خوارزمی ، ارسطو ، اسکندر ، چنگیز ، هیتلر ، فردوسی ، ناصر خسرو ، مولوی ، سعدی ، حافظ ، عطار ، خیام ، خاقانی ، امیر کبیر ، سهارخان ، کلکل محمد تقی خان ، نقلا السلام ، قهرمانان و پیشان ، و بالاخره شهیدانی مانند سفراط ، مسیح ، سیاوش ، گابریل بیری ، حسین بن علی (ع) ، حسین بن منصور حللاح ، عین القضاة و سهروردی و ...

\* شرح و بیان نکات گوناگون از جمله آداب و عادات و معتقدات ایرانیان در دورانهای مختلف ، و مقایسه و تطبیق وجود تشابه و توارد آنها با آداب و معتقدات سایر ملل ، یکی دیگر از مسایلی است که مولف بدان توجه داشته است : از جمله :

\* تطبیق شیوه گشتبی یعنی سختگیری و تعصی با اوضاع دینی و اجتماعی دوره ساسانی که برتر کردندی و حکومتی استوار بود ، در مقابل شیوه جمشیدی یعنی آزاد اندیشه و بزرگ منشی ، با وضع دینی و

فکر)، کسان دیگر داستان، سخن‌گفتن پهلوانی. بعد نهایت کتاب در ۵۹ صفحه بین نحو آمده: توضیح راجع به بعضی ایات، واژه‌نامه، نامهای کسان و جایها، کتابنامه.

در آخر کتاب، غلط‌نامه‌ای در دو صفحه، و پس از آن، فهرست انتشارات انجمن آثار ملی آمده است.

وجود فهرست‌های مختلف (فهرست مطالب، فهرست اعلام، فهرست اعلام و واژه‌های نشوار و ...) برآریزش کتاب افزوده، بخصوص فهرست اعلام و واژه‌نامه، که اولی‌اسامی خاص مندرج در داستان را با توضیح روشن و گویا معرفی کرده و برای کمک به خواننده در مورد اسمی جغرافیایی از مراجعی استفاده شده که کم و بیش با فردوسی همزمان بوده‌اند؛ و دومی معنی‌واژه‌های دور از ذهن و نشاز را با ذکر شماره صفحات باز نموده است.

توضیحی که درباره برخی از ایات داده شده، خود از مزایای دیگر کتاب است، و از این رهگذار، بسیاری از نکات مهم و پیچیده برای خواننده شکافته و روشن گردیده است.

به حکم ارزشها و محاسنی که این کتاب دارد، و بهاره‌ای از آنها اشارت رفت، نگارنده به عنوان اظهارنظر یک خواننده معلم، بجا و سویتند می‌داند که: اولاً - مولف محترم در صورتی که خود موافق باشد، بجانب موافقت انجمن آثار ملی، این اثر ارجمند را به صورت جیب‌چاپ نموده، در نسخه علاقه‌مندان، بویژه دانشجویان و جوانان قرار دهد. ثانیاً - خود آقای دکتر اسلامی‌ندوش و دیگر استادان و محققان و صاحب نظران ارجمند، برای داستانها و شاهکارهای دیگر نیز چنین تدبیر هایی بکنند (همان‌طور که آقای شاهرخ‌سکوب بادیدی دیگر «سوك سیاوش» را از داستان دیگر شاهنامه پرداخته‌اند). تا بتوانیم ادعا کنیم که جوانان و دانشجویان وطن و دیگر ادب‌دوستان را با گنجینه سرشار و پربار ادب‌فارسی آشنا ساخته‌ایم.

اما چنانکه در پیش گفته شد، چون عقیده و پیشنهاد نگارنده این است که این کتاب، جزو کتب درسی دانشگاهی شود، از این‌رو برسیل استسان و استعمال، ذکر چندنکته‌را - که در برای ارزش کتاب، حکم قطره و دریا را دارد - بمناسب‌نمی‌داند:

مثل همه کتابهای چاپ ایران، ابوجه غلط‌های چاپی در جای این کتاب پراز و ارز، چون خارمغیلان در میان لاله و ریحان، برده‌یده ذوق خواننده می‌خند! و با اینکه غلط‌نامه‌ای شامل چهل غلط دارد، باز نگارنده در حین مطالعه - که به قصد غلط‌گیری نبود - به غلط‌های دیگری برخورده است! در صورتی که گیرایی داستان، و شیوه‌ای بیان دکتر اسلامی‌جنان خواننده را مجنوب می‌کند که کتره لفظ توجه می‌باید؛ و اگر به قصد اصلاح غلط‌های مطبعی دوباره خوانی شود، بیگمان اغلاط دیگری هست و دندان خواهد نمود! اینکه چندنمونه از آن غلطها:

صفحه ۶ «می‌دادند» به جای «می‌داند» - صفحه ۳۵ «فرمای» به جای «فرمان» - صفحه ۵۰ «پسر» به جای «بر» - صفحه ۷۷ «گم» به جای «گفت» - صفحه ۱۳۴ «آخرم» به جای «احترام» - صفحه ۱۶۷ و ۲۸۴ و ۳۰۳ «گشت» به جای «گشتاپ» به جای «گشتاپ».

بودقتی چاپخانه تنها به غلط‌های چاپی منحصر نیست، بلکه به صورت‌های دیگر نیز تعجب می‌کند؛ مثلاً در نسخه‌ای که در نسخه‌است، هشت صفحه (۱۸۶ و ۱۸۷ - ۱۹۰ و ۱۹۱ - ۱۹۴ - ۱۹۵ و ۱۹۸) در چاپ نگرفته و سفید مانده است! و یا ناهمانگیزی که از نظر رسم الخط اما چند نکته دیگر:

\* قافیه آمدن توران بادلیران: در صفحه ۳۹ بیت ۵۹۷ «نگدار توران و ایران هم - به رجای پشت دلیران من» ضبط متن متناسب‌تر می‌نماید، زیرا:

۱ - درست است که از حیث اعانت یالزوم مالایزم، در مقام قافیه

جنوبی، سوداگران طلای سیاه و طلای زرد و طلای همه رنگها....!  
\* گفتگو از قدرت نمایی فردوسی در انتخاب و استخدام لغتها مناسب قهرمانان در موقعیت‌های مختلف، و وصف دلاوری‌های آنان، بلندی بیان فردوسی که حتی مفاهیم عادی را باشکوه و طین خاصی ادا می‌کند، تعبیر‌های کوتاه و زنده به کمال‌تشییه و استعاره و کایه در سراسر داستان، و بالاخره پیچ و خمها روانی نموده می‌شود؛ و البته از همه برای‌مایه‌تر، گفت و شودها و حب حالها و خوستایی‌های است، چه در میان اسفندیار و گشاسب وجه در میان اسفندیار و رستم.

این چند جمله و عبارت از متن کتاب به عنوان نموده: داستان رستم و اسفندیار نهاده شاهنامه، بلکه در ادبیات فارسی، خود ستونی از فکر است، یکی از سه‌چهارستونی که کاخ اندیشه ایمی ایران را برس خود نگاه می‌دارند. (ص ۴).

آزادی و اندیشه بهم بیوسته‌اند. از روزی که بشر بمعوجود اندیشمند ارتقاء یافته است، نیاز به آزادی را در خود یافته و آن را در زندگی «جان جانان» خود کرده است. مانند آفتاب‌گردان است که به مرسو باشد روی خود را به جانب آفتاب می‌گرداند. (ص ۱۸۲).

تیره فکرش [فکر رستم] بی‌زمان و مکان است و قلمرو آن، قلمرو «حیثیت انسانی» است که دامنه‌ای وسیع‌تر از خاک و قومیت دارد. (ص ۱۸۳).

خداوندان آز کنیز زادگانی هستند از نوع شفاد که سر چاههای خود را پوشانده‌اند. اینان رو در روبروی آزادی مقابله نکرده‌اند... (ص ۱۹۶). فکر رستمی [پای‌بند بیونین‌پناه و آzman] مانند نهر خروشانی در سراسر تاریخ جاری شده است. میلیونها تن گمنام و بادم، خواب و زندگی راحت، یا جان خود را بر سر آن، بر گفنه‌های اندیشه با شمشیر یا با قلم ... و این رستم که همیشه زنده است، و عمری به ششده ساله، بلکه بدرازی عمر دنیا دارد، فر پهلوانی خود را به هزاران قسمت کرده و هر قسمت را در وجود مبارزی نهاده که خود پهلوان کوچکی است. واگر جهان دلخوشی‌هایی برای زیستن دارد، و هویز امید آن هست که زیبا و دل‌بستی باشد، بهیرکت این «فر» است. (ص ۱۹۷).

از جنگ تن بین رستم و اسفندیار که بگذریم، در معنی، نبرد تن بین دیگری نیز جریان دارد، و آن میان فردوسی و رستم است، رستم برای فردوسی هم دوست است و هم می‌هاورد ... و در واقع تها کسی که در برایر پهلوان سیستان مغلوب نشدنی ماند، دهقان طوس بود ... فردوسی در جاهایی به‌اوج می‌رسد که پای رستم در کار است و جنگ رستم و اسفندیار تاریک این اوج است؛ هم برای آن که فلسفی ترین داستانهای اوست، که در آن زبانها و روانهای بیشتر از ماهیجه‌ها به کار می‌افتد، و هم برای آن که در اینجا پای دو جهان‌پهلوان در کار است و ماجرا و زنه مضاعف می‌باید ... وی شاید اشتراک‌سروشی میان خود و رستم می‌دید و آنچه که می‌خواست بادوران پهلوانی شاهنامه و داع کند، مانند آرش تمام نیروی حیاتی خود را در آخرین تیر خویش نهاد؛ تا در آن، جای جای کلام به درجه‌ای می‌رسد که تاکنون هیچ آفریده‌ای از آن بلندتر نرفته است ... در سراسر این اثر، خرمن کنمات مانند موج نیرو و مندی است که مازا در برمی‌گیرد، و بربز و گرانبار می‌شوند، درست نمی‌دانم از چه، از متی زندگی یا از کشش مرگ؛ بر چنین حالتی فاصله مرگ و زندگی از میان برمی‌خیزد، نیاز نوشیدن سور است از پستان خورشید. (ص ۲۶۰).

\*\*\*  
کتاب با سرآغازی از طرف‌افجمن آثار ملی که ناشی است، آغاز می‌شود؛ پس از آن، فهرست برخی از آثار نویسنده، بعد فهرست مطالب، از آن پس مقدمه‌ای شیوا و رسا از مولف آمده است. پس از مقدمه ابتدای متن منظوم و اصلی، و می‌سخن‌تحلیل مولف، تحت عنوان «تامل در رستم و اسفندیار» در ۷ قسمت و ۱۶۸ صفحه‌خوانده می‌شود؛ بدین ترتیب: رستم، اسفندیار، اسفندیار و راز روئین‌تنی، گشتاپ، تیره‌های سه‌گانه فکر (تیره رستمی فکر، رستم و سیاوش، تیره اسفندیاری فکر، تیره گشتاپی)

با «دلیران» ، ایران هماهنگتر از توران است ، ولی آورین توران عیب نیست ، زیرا حرف الف در آن دو، زیرا اصلی است و «دان» روی ؟ و نر صورت آمدن توران ، تغییر رفایا روی پیش نمی آید تا ایطاعیا شایگان محسوب ، و از عیوب شمرده شود ، بخصوص چون بیت دارای ردیف «منه» نیز هست ، آمدن توران بر مقابل دلیران طبیعی می نماید ؛ چنانکه خود استاد طوس «برگته» را به فتح کاف با «کشته» بعزم کاف قافیه آورده ، ولی چون بیت دارای ردیف «بین همی» است ، این ناهمانگی توی ذوق خواننده نمی زند ؛

ترابخت برگته بین همی  
هدین رزمگه کشته بین همی.

۲ - فردوسی با آن همه سوار و تعصی که نسبت به ایران عزیزدارد مستبد می نماید که به بهای اعتنات و استحان ، ایران را بر توران غروشد !

۳ - از نظر معنی و واقعیت نیز رستم در درجه اول نگذار ایران است نه توران .

۴ - در نظر خود مؤلف گرامی ، نسخه مکو بر نسخ و خطیه های دیگر رجحان دارد - که نظر حاتم و درستی است - و باضبط همین نسخه ، در مقابل دلیران ، توران آمده نه ایران ؛ بنابراین نیست همان خطیه مت را پیذیریم ؟ و بیت را به صورت زیر بخوانیم :

به هرجایی بشت دلیران منم .

\* در صفحه ۲۰۳ سطر ۶ و ۱۱ و ۲۱ نام حلاج ، طبق شهرت نادرست ، منصور آمده ، در صورتی که مانند نام وی حسین است و منصور پدر او ؛ آیا بهتر نیست در این کتاب نام صحیح این عارف شهید شهری باید ؟

\* در صفحه ۲۶۵ سطر ۲۱ درباره بیت «زبس بندوسو گندو بیمان تو» همی نگذرم من زفرمان تو \* چنین آمده : « فعل مضارع نگذرم به جای ماضی به کار رفته است ... » به نظر می رسد :

اولاً : فعل جمله ، « نگذرم » نیست ، بلکه « همی نگذرم » (نمی گذرم ) است که نفع مضارع اخباری می باشد ؛ و افعال ماضی استمراری و مضارع اخباری ، آنجا که با « همی » می آید ، در مقام نفع ، نون ، بین « همی » استمرار و فعل قرار می گیرد ( برخلاف جایی که با « همی » همراه است ) .

ثانیاً : « همی » در آغاز فعل ، غالباً برای بیان معنی استمرار یا تأکید آن بکار می رود .

ثالثاً : فعل مضارع اخباری به اعتبار زمان چهار گونه است :

۱ - حال را می رساند .  
۲ - آینده را می رساند .  
۳ - برگذشته دلالت دارد ( در نقل قول و داستان ) : سعدی می فرماید ... - سهراب بدست رستم کشته می شود .

۴ - آنجا که قوانین طبیعی و علمی ، یا رسوم و عادات را می رساند ، بر همه زمانها ( گذشته - حال - آینده ) دلالت می کند : زمین به دور خورشید می گردد . اینها در مجاورت باز هاختنی می شوند . ایرانیان عید نوروز را جشن می گیرند . من صبح زود از خواب بر همی خیزم .

به نظر می رسد که فعل « همی نگذرم » مانند بسیاری از افعال مضارع اخباری در مفهوم چهارم بکار رفته یعنی : من هیچگاه و هیچجا از فرمان تو نمی گذرم ...

\* در صفحه ۲۷۲ سطر ۱۱ آمده : « ایدر مخفف این در است ». ولی می دانیم که « ایدر » واژه ای مستقل است و در پهلوی « ایتر » بوده است .

\* در صفحه ۲۸۱ سطر ۱۴ آمده : « نوید ، دعوت به مهمانی ( مرادف با خرام ) ». در صورتی که نوید مرادف خرام نیست و با آن فرق دارد ، زیرا وعده ای که به کسی داده می شده ، نوید ، و وفای به آن را خرام می نامیده اند . و نیز در دعوت به مهمانی ، نخست پیغامبر می داده اند که آن را نوید می گفته اند ، و این دعوت یا نوید وقتی مسجل می شده که بعد آن را با پیغامبر می گذارند . آنرا نوید می نامیده اند ؛ آنجا که اسفندیار از دعوت دوم ( خرام ) رستم سریاز می زند ، ولی رستم به مقتضای حال و اجراء ، بدون خرام پیش اسفندیار می زود ، بالحنی

